یادمان

گنبد فیروزه‌ای خاطره‌انگیز

علی ایوبی

● فرقی نمی‌کند از زیر پل همیشه شلوغ سیدخندان به سمت تجریش بروی یا از متروی شریعتی که پیاده شدی، سرپایینی خیابان معروف تهران را انتخاب کنی؛ شاید هم درآمدت آن‌قدر خوب باشد که برای خرید لباس، خیابان میرداماد را انتخاب کرده باشی، هرکدام از این راه‌ها در نهایت تو را میهمان تماشای گنبد زیبای حسینیه ارشاد می‌کنند. حسینیه‌ای که «محمد همایون»، «ناصر میناچی» و «عبدالحسین علی‌آبادی»، دادستان وقت تهران، در سال ۱۳۴۵، در خیابانی طولانی که تهران را به شمیران متصل می‌کرد در زمین باغی به وسعت دو هزار متر بنا کردند تا امروز از معروف‌ترین و شاخص‌ترین مراکز اسلامی تهران و ایران باشد. معماری حسینیه و کاشی‌کاری آن را هم به «حاج‌علی برگی‌جانی» سپردند تا ساختمان این حسینیه با دیگر مکان‌های مذهبی متفاوت باشد، کاشی‌کاری آن نیز اثر دستان هنرمند «حاج‌اکبر زحمتکش» و «ابراهیم فلاح» است تا سنت و مدرنیته هم‌نشین شوند. قبل از ساخت ساختمان حسینیه، برنامه‌های سخنرانی آن در دو چادر در محلی نزدیک آن که اکنون مسجد قبا قرار دارد برگزار می‌شد. ناصر میناچی، اساسنامه و آیین‌نامه حسینیه ارشاد را که از آن به‌عنوان یک «مؤسسه آموزشی و تحقیقاتی خیریه مذهبی» نام برده بود، تهیه و تکمیل می‌کند. او در کتاب خاطرات خود آورده است: «من با دقت در روح وقف‌نامه حاج‌حسن‌آقای ملک‌خراسانی که به نحوی تنظیم شده بود که حتی رضاشاه هم نتوانست اوقاف ملک را غصب کند، سعی کردم اساسنامه‌ای برای ارشاد بنویسم که هیچ حکومت، فرد یا سازمانی نتواند به آن دست‌اندازی کند». دولت موقت بازرگان که تشکیل می‌شود، میناچی را به‌عنوان وزیر «اطلاعات و جهانگردی انتخاب می‌کنند. او نیز به‌دلیل علاقه‌ای که به حسینه ارشاد داشت نام این وزارتخانه را به وزارت «ارشاد ملی» تغییر داد: «نمی‌توانم بگویم علاقه به حسینیه ارشاد و همین نام ارشاد در این انتخاب بی‌تاثیر بوده است، خب من از اول به این نام علاقه داشتم، آن‌موقع هم فکر می‌کردم این نام برازنده وزارتخانه است». از پله‌های حسینیه ارشاد که بالا بروی، سالنی با ظرفیت هزار نفری در مقابلت ظاهر می‌شود که با شیبی مناسب ساخته شده است. روبه‌روی آن محرابی زیبا و چشم‌نواز قرار دارد و سالن را صندلی‌های چوبی پر کرده‌اند، به‌همراه تریبونی قدیمی و خاطره‌انگیز که شخصیت‌های بزرگی را در پشت خود دیده است. روی تریبون نوشته شده: «چو قرآن بخوانند دیگر خموش، به آیات قرآن فرادار گوش». تریبونی که به‌جای منبرهای سنتی نشسته بود و سخنران آن برخلاف جلسات سنتی مذهبی به سؤال‌های مستمعین خود پاسخ می‌داد. «محمدعلی نجفی»، کارگردان سینما که قبل از انقلاب تئاتر «سربداران» را روی سن حسینیه ارشاد برده بود، طراح نشان هلالی حسینیه ارشاد را «میرحسین موسوی» معرفی کرده است. تالاری با ظرفیت ۵۰۰ نفر نیز در طبقه دوم و سالنی به همین وسعت در زیرزمین حسینیه است که کلاس‌های مذهبی و فرهنگی در آن برگزار می‌شود. سال ۵۹ و در اوایل انقلاب بود که هیأت امنا تصمیم گرفت باقی‌مانده باغ کنار حسینیه را هم بخرد و مسجد حسینیه را بنا کند. در همان سال کتابخانه حسینیه را هم بنا به وصیت علی شریعتی افتتاح کردند، بعدها آن را توسعه دادند و تمام سطح زیر حیاط را به کتابخانه اضافه کردند. حسینه ارشاد خاطرات زیادی را در حدود ۵۰ سال عمر خود به چشم دیده است؛ از سخنرانی شخصیت‌های مانند «محمدتقی شریعتی»، «فخرالدین حجازی»، «محمدتقی جعفری» و «آیت‌الله مطهری» که از ابتدای تأسیس آن حضور داشت تا معروف‌ترین و محبوب‌ترین‌شان «دکتر علی شریعتی»؛ شریعتی از آبان ۱۳۴۷ سخنرانی در حسینه ارشاد را شروع کرد و با سبک ویژه و قدرت بیان خود سخنران محبوب حسینیه شد. او از سال ۵۰ تا ۵۱، ۷۰ بار در حسینیه ارشاد سخنرانی کرد. حسینیه ارشاد سال‌های سال شاهد برگزاری شب‌های احیا در ماه رمضان و زیارت عاشورا در ماه محرم بوده است. اینجا خاطرات سیاسی زیادی را هم به خود دیده؛ در اوایل انقلاب برگزاری جلسات تدوین پیش‌نویس قانون اساسی در حسینیه ارشاد برگزار شد و سال‌هاست که شخصیت‌های سیاسی و معروف هنگام انتخابات رأی خود را در صندوق این حسینیه می‌اندازند. ارشاد یک‌بار در سال ۱۳۵۱ به دستور ساواک تعطیل شد. بعد از آن هم دوباره ناصر میناچی مدیریت آن را برعهده گرفت و تا سال ۹۲ که در ۸۲ سالگی درگذشت کرد، به‌جز زمانی که در دولت موقت مهدی بازرگان بود، مدیریت حسینیه ارشاد را بر عهده داشت. او در این مدت توانست طرح حریم حسینیه ارشاد تهران را با شماره ۱۰۸۵۷ در فهرست آثار ملی ایران ثبت کند. میناچی که حقوق‌دان و از جمله تهیه‌کنندگان پیش‌نویس قانون اساسی جمهوری اسلامی بود، وصیت کرد جنازه‌اش را در حسینیه ارشاد به خاک بسپارند؛ اما با آنکه در سال ۸۴ شهرداری با درخواست او موافقت کرده بود، در نهایت اجازه دفن او در حسینیه داده نشد. حسینیه ارشاد، از مؤثرترین و محبوب‌ترین مراکز مذهبی و دینی شهر تهران، هنوز پا برجاست و همچنان جلسات مذهبی خود را برگزار می‌کند، هرچند ترک‌های گنبد زیبای فیروزه‌ای آن، در کنار برج ۱۱ طبقه‌ای که در همسایگی‌اش سر به آسمان کشیده، مجتمعی تجاری که حالا بیشتر از حسینیه خودنمایی می‌کند و مغازه‌های پرنور لوسترفروشی، خیلی به چشم نمی‌آید.

عکس: امیر جدیدی، شرق

پاسخ‌های احسان به انتقادها درباره دکتر علی شریعتی

پدر، ما متهمیم

مرجان توحیدی، علی شاملو

احسان در را باز می‌کند و وارد دفتر جدید بنیاد می‌شویم. سوسن هم در آستانه در ایستاده است. خوشامد می‌گوید و به طرف میز شیشه‌ای وسط سالن حرکت می‌کند تا گرد و خاک آن را با تکه پارچه‌ای که در دست دارد، بروبد. بوی رنگ تازه به مشام می‌رسد. صندلی‌ها هنوز کامل نشده‌اند. سوسن شریعتی با خنده رو به ما می‌گوید. اگر می‌دانستم از ساختمان قبلی می‌آیید، می‌گفتم دو، سه تا صندلی هم با خودتان بیاورید! احسان و سوسن دونفری به همراه یکی از دوستانشان که تازه به ما پیوسته بود، مشغول مرتب‌کردن ساختمان جدید بنیاد شریعتی بودند؛ دفتری که به خیابان انقلاب منتقل شده است. قرار مصاحبه را با احسان شریعتی هماهنگ کرده بودیم تا این بار به جای پرداختن به مباحث کلیشه‌ای درباره شریعتی، تعمقی در زندگی خصوصی پدروفرزندی آنها کرده باشیم و کمی از زندگی خصوصی شریعتی صحبت کنیم. احسان شریعتی‌شوخ طبع و خنده‌رو است و ناخودآگاه یادآور علی شریعتی است که پوران خانم آن را در طرحی از یک زندگی تصویر کرده است. شوخ‌طبع و متواضع و آماده ساعت‌ها بحث‌کردن بدون خستگی. از کلاس‌های دانشکده تا اتاق‌های منزل پدری. به گفته احسان وقتی وارد اتاق می‌شدیم، ستون‌های دود بود که به هوا بلند شده بود و صدای مباحثه به گوش می‌رسید! قبل از شروع ضبط درباره زوایای مختلف مصاحبه‌ای که در ذهن داشتیم، صحبت کردیم و خیلی صحبت کردیم و در نهایت هم به نتیجه‌ای نرسیدیم! به بحث انتقادهای وارد به شریعتی که رسیدیم؛ خاطره جالبی را تعریف کرد. می‌گفت که در مترو بودم. زن و مرد جوانی هم ایستاده بودند. به ایستگاه شریعتی که رسیدیم، زن رو به مرد کرد و گفت این همان شریعتی معروف است و مرد با لحنی آمیخته به طنز گفت: بله. همان که هرچه مشکل داریم به خاطر اوست! به اینجا که رسیدیم، ضبط را آغاز کردیم. سؤال می‌کردیم و گاهی از میانه یک پاسخ باب جدیدی برای گفت‌وگو آغاز می‌شد و دراین‌میان، گاه دکتر سوسن هم درحالی‌که قلموی رنگی‌ای به دست داشت، سری به ما می‌زد و با خنده می‌گفت، از این مصاحبه، مصاحبه در نمی‌آید! بعد، با لحنی که شوخی و جدی آن را نمی‌شد حدس زد، ادامه می‌دهد، مشکل جای دیگری است، انتقادش را ما می‌شنویم. نتیجه تقریبا سه ساعت حضور ما در دفتر جدید بنیاد، مصاحبه‌ای است که احسان شریعتی سعی کرده تا انتقادات اخیر به پدرش را پاسخ دهد و به نسل جوان توصیه کند تا کویریات را بخوانند.

آیا به نظر شما نسل جدید لزومی در شناخت دکتر شریعتی دارد؟ آیا هنوز نیازمند آن است که شریعتی بخواند و با او آشنا شود؟

تجربه دکتر شریعتی بخشی از تاریخ و فرهنگ معاصر ایران است. در آستانه انقلاب گفتمان غالب، گفتمان شریعتی بود. طبقه متوسط شهری، روشنفکران و دانشجویان و به‌عبارت دیگر قشر آگاه‌تر اجتماع، متأثر از کلام، گفتمان و بینش شریعتی بودند. به‌نحوی که در انقلاب نقش اصلی را آنها بازی کردند؛ هرچند پس از انقلاب این گفتمان نواندیشی ملی-دینی به حاشیه رفت و گفتمان سنتی در یک دوره در دهه ۶۰ غالب شد. این طبقه پیشرو در این دهه تا حدودی به حاشیه رانده شد. اما در دهه ۷۰، در جریان اصلاحات حضور یافت. در این گفتمان، همین قشر تعیین‌کننده‌اند؛ گرچه، به همان میزان که در انتخابات شرکت می‌کنند، بخشی نیز نمی‌کنند و براساس آنچه در انتخابات اخیر دیدیم، هنوز در حاشیه‌اند. از جمع بین این دو بخش می‌توانیم دریابیم که اکثریت نمایندگان جامعه مدنی ایران همین گروه‌اند. حتی از نظر کمّی نیز اکثریت آگاه‌تر جامعه ایران را تشکیل می‌دهند که در شهرهای بزرگ مانند تهران حضور دارند و نقش می‌آفرینند.

میراث دکتر شریعتی، اعم از «اجتماعیات و اسلامیات و کویریات» او، «راه سوم» او در نقدِ «سنت و تجدد»، مبارزه او علیه زر- و- و- تزویر، به‌ویژه مشی آگاهی‌بخش ضد«استحمار»ی او، طرح‌افکنی و راه رشدوتوسعه پیشنهادی او برای تحقق تئلیثِ «آزادی، برابری، عرفان» و... بالاخره، به طریق اولی، سبک چندساحتی و هنری- معنوی و مردمی شخصیت او، برای نسل جوان جالب است.

عقاید دکتر شریعتی برای مخالفت با قشری‌گری و همین‌طور جریان چپ آن مقطع زمانی مطرح شد و با مباحث جدیدی که از دین مطرح کرد و سعی کرد تا جمودیت دینی را تحت تأثیر قرار دهد و از سوی دیگر پیروان مکاتب ماتریالیستی را تحت تأثیر قرار دهد. براساس‌این، عده‌ای بر این باور هستند که شریعتی دین را ابزاری برای رسیدن به هدفی که دارد، قرار می‌دهد و دین را به ایدئولوژی تبدیل می‌کند. پاسخ شما به این نظرات چیست؟

ابتدا باید دید رویکرد شریعتی نسبت به دین چیست؟ شریعتی هنگامی‌که از اروپا باز می‌گردد، ابتدا براساس یک تحلیل اجتماعی می‌گوید جامعه ما مذهبی است؛ بنابراین، به گروه‌های مبارز آن‌زمان، ازجمله ملی، مذهبی و چپ، می‌خواهد تفهیم کند که چون جامعه ما مذهبی است، باید رفتار و رویکرد درست برخورد با مذهب را بیابیم؛ ازاین‌رو، این تصور غلط پیش می‌آید که دکتر شریعتی می‌خواسته «ابزاری» برخورد کند و از دین و مذهب مانند سلاحی برای و به‌نفع تغییرات و مبارزه استفاده کند؛ پس مذهب را تبدیل به یک ایدئولوژی می‌کند که البته حرف غلطی است. چرا؟ چون شریعتی نه‌فقط به‌دلیل داشتن تعلق به خانواده‌ای دینی، بلکه از سر انتخاب و در عمق، انسانی مذهبی و معنوی به‌معنای عرفانی کلمه است. از دوران جوانی این دغدغه اگزیستانسیالِ در جست‌وجوی معنا را داشته است. با صبغه‌ای عرفانی و مطالعه مستمر متون عرفانی ما (به‌ویژه مولوی). پدر او، استاد محمدتقی شریعتی خود از اصلاح‌گران دینی خراسان است (مانند آیه‌الله طالقانی در تهران)، که میان دو قطب جامعه سنتی مذهبی و تجدد یا چپ مارکسیستی، راه سومی راه‌اندازی کرده بود و «کانون نشر عقاید اسلامی» را بنیان‌گذاری کرده بود. علی شریعتی همواره در معرض دو اتهام توأمان بوده است: بددینی و دینداری اکثری! می‌گویند شریعتی چون خیلی مذهبی بوده، می‌خواسته جامعه را نیز به هر بهایی مذهبی کند. این تصور غلط است. شریعتی روشنفکری است که دردش اصلاح اجتماعی جامعه، توسعه، پیشرفت و رشد همه‌جانبه انسان است. یکی از مسائلی که می‌تواند مانع باشد، مسئله فرهنگی است: در کشور ما یکی از موانع رشد و توسعه، فرهنگ است؛ به این معنی که تمدن و فرهنگ ما در چند قرن از فرهنگ غرب عقب مانده و دچار رکود شده است. از میان عناصر مختلف سازنده فرهنگ (زبان، هنر، دین، شیوه زیست‌وتولید، تاریخ، و...)، «دین» در تحلیل دکتر شریعتی نقشی مرکزی دارد. به‌این‌دلیل که به‌قول هگل مردمی که خدای بدی داشته باشند، همه ابعاد زندگی آنان بد خواهد بود. زیرا خدا یعنی نقطه اوج تمام ارزش‌های انسان که اگر بد و خبیث و خشن باشد، قطعا بر سرنوشت انسان تأثیر می‌گذارد. در اساطیر شرق و غرب خدایان بد داشته‌ایم. سقراط می‌خواست درک دینی رایج زمانه و زمینه خود را اصلاح کند. به‌همین‌دلیل هم محاکمه شد. می‌گفت این درکی که شما از خدایان دارید، بد و موذی و نامعقول است. اصلاح دینی در طول تاریخ فلسفه و ادیان قدمت و سابقه دارد. در تاریخ معاصر اسلام نیز، اصلاح دینی از زمان سیدجمال و اقبال به راه افتاد. دکتر شریعتی آن را به‌عنوان یک استراتژی و متدلوژی أخذ می‌کند. می‌گوید ما روشنفکریم، می‌خواهیم جامعه بهتری بسازیم. مانع اصلی این ساخت‌وساز، فرهنگ است. عنصر اصلی این فرهنگ دین است؛ ازهمین‌رو دین باید اصلاح شود! و نیز می‌گوید حتی اگر مذهبی نباشیم، این پروژه را می‌توانیم بپذیریم.

اما مخاطب دکتر الزاما قشر دیندار نبودند، مخاطب او قشر دانشگاهی و تحصیل‌کرده بودند؛ افرادی که تحت‌تأثیر مکاتب چپ بودند. چرا شریعتی باوجود چنین مخاطبانی، تکیه بر دین را انتخاب می‌کند؟

درست است. «دکتر» می‌گوید بین شما و مردم فاصله است. مردم نمی‌فهمند روشنفکران چه می‌گویند؛ زیرا از دوران مشروطه تاکنون، روشنفکران طرح‌های مختلفی ارائه کرده‌اند که غالبا شکست خورده است. آخرین آنها کسروی بود؛ اما مسئله اصلی همچنان این است که در جامعه دینی، دین مانع تحول است؛ پس باید نگاه دین را اصلاح کنیم. این هم معنای درون‌دینی دارد. یعنی خواه شخص به‌معنای عمیق دینی حقیقی، معتقد باشد که با دین نهادینه رسمی موروثی تقلیدی و خرافی درافتد؛ همچون کرکگور که با کلیسای زمانش درافتاد. و خواه به‌عنوان راه‌حل اجتماعی- فرهنگی، حتی اگر اعتقاد دینی نداشته باشید، بحث تحلیلی جامعه‌شناختی فرهنگ را مطرح می‌کنید. اسلام جزء تاریخ و فرهنگ این خطه است. فرض کنیم به‌هیچ‌وجه اعتقاد دینی هم نداشته باشیم، عنصر دین به‌عنوان یکی از مقوم‌های فرهنگ را که کسی نمی‌تواند نفی‌کند، تنها باید برخورد درست با این پدیده را دریابد. دکترشریعتی در مقدمه اسلام‌شناسی، می‌نویسد: چون جامعه ما این خصوصیت دینی را دارد و اسلام در اینجا عنصری زنده است، ما باید به روشنفکران پیشنهاد کنیم تاریخ اسلام را بشناسند. ابتدا ضرورت شناخت را طرح می‌کند. یعنی ما باید فرهنگ دینی تاریخ‌مان را بشناسیم. دوم این‌که باید آن‌را اصلاح کنیم؛ به‌این معنا که با روشی علمی تاریخ را توضیح دهیم. این‌که اسلام در چه شرایطی به وجود آمد و چه دوره‌های تاریخی را سپری کرده، تا امروز که به ما رسیده است. بنابراین باید «جاهلیت» عرب را بشناسیم. دقت کنید که رشته تخصصی دکتر شریعتی تاریخ است، با گرایش تاریخ تمدن. او در دانشگاه تاریخ تمدن، ادیان، ایران و اسلام را تدریس می‌کرده است.

مگر ایشان ادبیات نخوانده بودند...

دانشکده «ادبیات و علوم انسانی» در آغاز تشکیل در مشهد، هنوز دپارتمان‌های مجزای امروز را نداشت و همه رشته‌ها در یک جا بودند.

اتفاقا، یکی از بحث‌ها درباره دکتر شریعتی این است که به‌غلط گفته شده ایشان جامعه‌شناس هستند؛ آیا ایشان جامعه‌شناسی هم خوانده‌اند؟

بله. دکترای شریعتی از بین رشته‌های علوم انسانی، تاریخ ارزیابی می‌شود (مرحوم استاد باستانی‌پاریزی می‌گفت من یکی از ارزیاب‌های آن‌زمان بودم). خلاصه، ایشان استاد تاریخ دانشگاه بود. ولی تاریخی که شریعتی درس می‌داد جامعه‌شناسی را نیز به همراه داشت. زیرا او دروس جامعه‌شناسی را در پاریس در کلاس درس جامعه‌شناسان بزرگی چون ژرژ گورویچ و... آموخته بود؛ بنابراین وقتی شریعتی می‌گفت تحلیلی جامعه‌شناختی می‌کنم، با استناد به آن استادان و منابع است. مدرک برای او مهم نبود. کیفیت و منابع بحث او مهم بود. می‌گفت گورویچ این نظر را دارد و من این تز را طرح می‌کنم.

یادم هست هزاران صفحه یادداشت از کنفرانس‌ها و درس‌های شخصیت‌هایی چون گورویچ، ماسینیون، ژاک برک و همه استادانی که پیش آنها تلمذ کرده بود، داشت در کتاب کویر هم به این شخصیت‌ها اشاره شده است. این‌که رئیس دانشکده‌ای گفته مدرک دکترایش جامعه‌شناسی و تاریخ نبوده یا معدلش پایین بوده و حتی اتهاماتی بدتر از این‌دست، دلایل «آکادمیک» ندارد؛ بلکه بیشتر دلایل سیاسی یا پلیسی-اداری دارد! برخی با قیاس به نفس فکر می‌کنند دلیل توفیق شریعتی مدرک «دکترا»یش بوده است! و البته می‌کوشند بگویند گفته‌های او مبنای علمی ندارد. خب شما به نقد و رد نظراتش بپردازید. ایشان بسیاری از آخرین مباحث جامعه‌شناسی که چند سال پیش‌تر در پاریس آموخته را، برای نخستین‌بار در ایران بیان می‌کند (از قبیل طرح آموزه‌های ماکس‌وبر یا تزهای پلورالیستی- متدلوژیک امثال گورویچ). درست است که دکتر شریعتی داعیه آکادمیک تأسیس مکتب جامعه‌شناسی را در ایران ندارد، اما این به‌معنای علمی‌نبودن دیدگاه‌هایش نیست. او روشنفکر متعهدی است که در پی تشخیص مسائل اصلی جامعه خود است و مسئله اولش، اجتماعی است. در جوانی مبارزی سیاسی است که در پی رشد «نهضت ملی» به آن می‌پیوندد (نهضتی که در امتداد نهضت مشروطه تعریف می‌شود) و خواستار دموکراسی سیاسی و استقلال از امپریالیسم است و در آن‌زمان در ایران رژیمی وابسته به امپریالیسم و نوعی دیکتاتوری سلطنتی حاکم است.

> **اینکه رئیس دانشکده‌ای گفته مدرک دکترایش جامعه‌شناسی و تاریخ نبوده یا معدلش پایین بوده و حتی اتهاماتی بدتر از این‌دست، دلایل «آکادمیک» ندارد؛ بلکه بیشتر دلایل سیاسی یا پلیسی-اداری دارد! برخی با قیاس به نفس فکر می‌کنند دلیل توفیق شریعتی مدرک «دکترا»یش بوده است!**

چهره‌هایی چون شریعتی و حتی دکتر صدیقی، در ابتدا مبارزه سیاسی‌اند. بعد او می‌خواهد تحلیل عمیق‌تری از جامعه داشته باشد. وقتی از درون به جامعه می‌نگرد به این نتیجه می‌رسد تحلیل‌های نیروهای سیاسی، عمیق نیست؛ یعنی فرهنگی، ساختاری و تاریخی نیست. از همین‌رو براساس چنین تحلیلی، نوعی خط‌مشی جدید برای خود تعریف می‌کند و آن تدارک انقلابی است فرهنگی. از این جهت هدف شریعتی راه‌اندازی کرسی جامعه‌شناسی، تاریخ و... در ایران نیست. حتی وقتی از دانشگاه اخراج می‌شود، در پی هدفش، همان هدف فرهنگی و اجتماعی را با ابزارها، محیط‌ها و روش‌های جدید در اماکنی مانند «حسینیه ارشاد» تعقیب می‌کند و طبیعی است که کلام او در متن مردم بیشتر شکل دینی بگیرد، ولی پیش از آن بیشتر آکادمیک بود. منظور این است که شریعتی می‌خواهد از همه ابزارها و امکانات و روش‌تبیین علوم انسانی استفاده کند؛ مانند متفکران «مکتب فرانکفورت» که علوم انسانی را به صحنه آوردند و از آن یک «تئوری انتقادی» برای تغییرات اجتماعی ساختند. تئوری انتقادی شریعتی نیز نوعی «الهیات رهایی‌بخش» خاص با روشی جدید پیش می‌نهد. انگیزه شخصی درون‌دینی هم دارد. اعتقادات عرفانی، معنوی و دینی هم دارد. واقعا وقتی از پیامبر، امام، حضرات هاجر و خدیجه و فاطمه و زینب و... نام می‌برد، به آنها اعتقاد دارد؛ ولی به‌عنوان یک روش، به غیرمعتقدان نیز پیشنهاد می‌کند که شما هم بیایید این روش را تقویت کنید. یعنی این نگاه تازه به دین را در برابر نگاه سنتی، ارتجاعی و بنیادگرایانه قرار دهیم. چراکه در عقلانیت اجتماعی- انتقادی هم‌مسیر هستیم. شما می‌خواهید تغییرات اجتماعی روی دهد، ما هم می‌خواهیم جامعه بهتر و انسان سالم‌تر و پیشرفته‌تر بسازیم. معنای این، نه ابزاری برخوردکردن با دین است، چون درون‌مایه‌های قوی معنوی و دینی دارد و نه حرفی که سنتی‌ها می‌زنند مبنی بر این که شریعتی فقط درد از دست رفتن دین در جامعه را داشت.

آیا دغدغه دینی دکتر شریعتی به همین شکل حکومت که پس از انقلاب اسلامی بر سرکار آمد منتهی می‌شد، یا خیر. زیرا گفته می‌شود بسیاری از مباحث از تزامت و امامت دکتر شریعتی نشئت گرفته است.

دکتر شریعتی خاستگاه اجتماعی-مذهبی داشت. اجداد او در روستای مزینان روحانی بودند، اما دکتر اشاره می‌کند که فقیه نبودند، بلکه نوعی از روحانی بودند که به آنها بیشتر حکیم می‌گفتند. اینها فقیه به معنای جدید کلمه امروزی نبودند. استاد محمدتقی شریعتی نیز تحصیلات حوزوی داشت. سپس وارد فرهنگ شد. مانند آقای طالقانی که در حوزه درس خوانده بود. تحصیلات حوزوی داشت، اما بعدها وارد صحنه اجتماع شد. دوم اینکه وقتی پدر دکتر او را با دین آشنا می‌کند، فقط با «حقیقت» دین کار دارد. پدرش یک نواندیش دین‌دار است که وارد فرهنگ یا آموزش‌وپرورش و تدریس در مدارس می‌شود. نگاهش به دین نگرشی عقلانی، انسانی، آزادی‌خواه و عدالت‌خواهانه است.

اما گاه در بخش‌هایی از نگاه استاد محمدتقی شریعتی رگه‌های سنتی هم وجود داشته، به‌نظر شما این‌طور نیست؟

درست است. اینکه برخی مواقع قدری نگاه سنتی هم در نگرش پدرشان بوده است. کاری که دکتر شریعتی کرد فراتر از نسل قبل بود. تحول و تغییری که ایجاد کرده، به نظر من برتر از نسل قبل از خود بود و این طبیعی است.

به نظر می‌رسد دکتر شریعتی سعی نداشته بخشی از اسلام را با وجهه انقلابیگری معرفی کند و ممکن است راجع به بخش‌های دیگر اسلام سکوت کرده باشد؛ «اسلام انقلابی» که امثال شهید مطهری و گرایش سنتی هم به آن انتقاد داشتند. آیا نگاه دکتر به اسلام یک نگاه فراگیر بود یا خیر و فقط سعی می‌کرد برای مواجهه با ایدئولوژی چپ یک ایدئولوژی خلق کند و برهمین‌اساس هم اسلامی انقلابی به موازات چپ انقلابی مطرح کرد و از طریق آن اسلام انقلابی، ایده اصلاح‌گرایانه خود را پیش می‌برد؟

مهندس بازرگان، پیش از شریعتی، در آثاری مانند «بعثت و ایدئولوژی» و «اسلام مکتب مبارز» بر ضرورت ایدئولوژی تکیه کرده است. ایشان معتقد بود که باید با خوانشی نو اسلام را از موقعیت یک اعتقاد سنتی موروثی-مذهبی درآوریم (مثلا در بحث طهارت به‌معنای بهداشت) و... این همان طرح نوسازی یا نقد «ایدئولوژیک» سنت است.

تعریف ایدئولوژی در نگاه بازرگان و شریعتی از این منظر یکی است. مفهوم ایدئولوژی به معنای منفی اصطلاح، به مارکس برمی‌گردد و این نقد که «در تاریک‌خانه ایدئولوژی، شما واقعیت را معکوس می‌بینید». از اینجا معنای منفی ایدئولوژی غالب شد، اما نه به این خاطر که مارکس گفته بود، بلکه به این خاطر که رژیم‌های ایدئولوژیکی، مانند رژیم‌های توتالیتر فاشیستی به وجود آمدند که خواستند ایدئولوژی را غالب کنند. رژیم‌های ایدئولوژیک، رژیم‌های عقیدتی هستند که می‌خواهند اعتقادات و ایدئولوژی‌های جدید را بر مردم تحمیل کنند و حکومت ایدئولوژیک، یعنی حکومتی که چنین دکترین‌هایی دارد. به این واقعیت در فرهنگ و قاموس شریعتی استحمار گفته می‌شود. معادل همانی که مارکس به آن ایدئولوژیزاسیون می‌گوید؛ یعنی تفکر حاکم که می‌خواهد وضع موجود را توجیه کند. به همین دلیل تعریفی منفی از ایدئولوژی ارائه می‌دهند که این اصلا نامش ایدئولوزاسیون نیست. ایدئولوزاسیونی که دکتر می‌گوید، نقد سنت است؛ یعنی اینکه ایده جای اعتقادات سنتی خرافی را می‌گیرد. پس این یعنی مدرنیزاسیون دین که بعد روی مفهوم چپ می‌آید. واقعیت این است که اسلام خودش یک انقلاب در تاریخ است. هگل و مارکس وقتی از عربستان صحبت می‌کنند، می‌گویند انقلابی در شرق به وجود آمد که اسلام بود و با امپراتوری‌ها درافتاد. دینی است که نسبت به ادیان گذشته سیاسی‌تر است و از نظر بعد اجتماعی نیز عدالت‌خواه است و دعوی دارد. از طرفی روشنفکرانی مانند سلمان فارسی دارد و چهره‌هایی هم مانند ابوذر غفاری دارد که بر عدالت اجتماعی تأکید دارند و البته چهره‌هایی هم دارد که بر شکاف طبقاتی تأکید دارند و می‌گویند این تقدیر الهی است. شریعتی نشان می‌دهد خلافت‌های اسلامی همه برخلاف دعوی اولیه اسلام، یعنی بر خلاف توحید و عدالت عمل کرده‌اند؛ بنابراین براساس بینش تاریخی شریعتی، ما روایات مختلفی از تاریخ اسلام داریم.عده‌ای گفتند چرا دکتر شریعتی امام حسین(ع) را انتخاب می‌کند. این شریعتی نیست که چنین گزینشی انجام می‌دهد؛ در واقع این جامعه سنتی ما است که چنین نسبتی با امام‌حسین برقرار می‌کند. امام حسین(ع) نماد اعتراض به یزید و اعتراض به وضع موجود است. در دوره جدید مفاهیم شکل علمی‌تر و حقوقی‌تر می‌گیرند. وقتی از دموکراسی صحبت می‌شود دیگر یک آرمان اخلاقی دینی نیست بلکه یک سیستم اجرائی -عملی است یا سوسیالیسم یک سیستم توزیعی اقتصادی- علمی است و معنایش این نیست که ما تحت‌تأثیر سوسیالیسم عدالت‌خواه قرار گرفته‌ایم. خیر! عدالت‌خواه بودیم و سوسیالیسم روش علمی آن را به ما آموخت یا دموکراسی گفت چگونه می‌شود آزادی را عملی اجرا کرد؛ به این معنا شریعتی از دموکراسی و از فرهنگ اسلامی- مذهبی و شیعی استفاده می‌کند که پشتوانه اخلاقی به این مفاهیم علمی بدهد.اعتقادات مذهبی و فلسفی شریعتی و نوع و جنس آن را می‌توان از نوشته‌های اسلامی و کویری شریعتی دریافت و نه صرفا در رویکرد اجتماعی دکتر در سخنرانی‌های اجتماعی او.

ادامه در صفحه ۷

نگاه

نگاهی به خصوصی‌های علی شریعتی

پوران عزیزم...

خدیجه جواهری

● «امیدم! همسر خوب، همدم بد، اهورایی ذات اهرمنی داد امیدبخش یأس‌آور پرحرف حرف نشو خون‌گرم پرجوش‌وخروش یخ کن... خوش‌نواز بد سرزنش جو به جور همیشه یک‌جور دربرهم شلوغ‌پلوغ قروقاطی، عزیزی که تو را نمی‌توانم تحمل کنم و دنیا هم بی‌تو تحمل‌ناپذیر است و ؟؟؟»

و این بیست‌ونهمین نامه علی شریعتی است که ناتمام مانده است خطاب به پوران عزیزش که بارها تصدقش رفته است و گله کرده که چرا کاغذی به او نمی‌نویسد.

چرا پوران پاسخش را نداده و او را چندماه بعد از ازدواج در پاریس تنها گذاشته است. اما ۲۹ نامه علی شریعتی از پاریس به مقصد مشهد هیچ‌گاه به دست پورانش نرسیده است، چون شریعتی جوان، شریعتی اواخر دهه ۳۰ شمسی یادش رفته آن‌همه قربان‌صدقه و گاه طعن و کنایه را برای پوران پست کند.

علی شریعتی را باید بدون قاب روشنفکری، یک‌بار دیگر و شاید بارها از لابه‌لای این سطور بازشناخت و بازتعریف کرد. شریعتی لابه‌لای این نامه‌ها نه معلم انقلاب است و نه تلاشگر برای تغییر سنت‌ها و باورهای غلط. خود خودش است.

شریعتی عاشق زنی است که با رضایت او راهی غربت شده و حالا از اینکه پاسخ نامه‌هایش را نمی‌دهد بارها زبان به گلایه باز می‌کند: «آن من چه‌قدر پستم و ضعیفم که برای نوشتن یک نامه پیش یک زن که زن خودم است این‌همه جز و وز می‌زنم. چه کنم پوران، آدم به سختی ناپلئون هم که باشد باز در برابر زن، زنی که دوستش دارد، عاجز است». شریعتی وقتی از تصدق‌رفتن هم ناامید می‌شود، سعی می‌کند تا حسادت پوران خانم را برانگیخته کند، آنجا که از دل‌ربایی مادموازل‌های پاریسی می‌نویسد. اما بعد از سرزنش خودش بلافاصله درباره کادویی که قرار است برای پوران بفرستد، توضیح می‌دهد و انگار فراموش کرده که هم او بود که می‌خواست پوران به زنان پاریسی رشک بورزد.

شاید بهتر بود تا شریعتی مبارز را در تمام این سال‌ها با همه شریعتی‌بودنش به مخاطب عرضه کرد. همان شریعتی‌ای که شباهنگام هنگام بازگشت از حسینیه ارشاد پوران خسته را از خواب بیدار می‌کرد تا ببیند همسرش چه شوری در حسینیه به‌پا کرده است و نوار سخنرانی‌اش را گوش بدهد. پدری که عموما در زندگی همسری و پدری فرزندانش غایب بوده است و این پوران‌خانم بوده که باید بار همه سال‌های نبودن علی را بر دوش می‌کشیده است. درس می‌خوانده است، درس می‌داده است. بچه‌ها را بزرگ می‌کرده و تربیت می‌کرده است؛ پورانی که گاه زیر این‌همه فشار و تعقیب‌وگریزهای علی کم می‌آورده و تنها نشانه‌اش عصبانی‌شدن بوده است و بس.

انگار بعد از گذشت ۴۰سال از درگذشت شریعتی بد نیست تا نورافکنی بر زندگی خصوصی شخصیتی انداخت که آثار و آرایش هنوز محل نقد و بررسی است. هنوز مخالف و موافق دارد. هنوز مقصر می‌شود و تبرئه می‌شود، اما هنوز هم باید او را شناخت. زندگی مبارزی را که از کاغذنوشتن همسرش شکایت می‌کند، نصفه‌شبی به بالین بچه‌هایش می‌رود، آنها را بیدار می‌کند و ازشان سؤال‌هایی می‌پرسد؛ همان نصفه‌شبی که می‌خواهند چه‌کاری در زندگی انجام دهند و چه و چه... یا آنها را سوار ماشین کند ببرد کوه‌سنگی تابی بخورند و برگردند. در زندگی علی شریعتی از اینها کم نیست؛ مرد شب‌زنده‌داری که صبح‌ها به‌سختی از خواب بیدار می‌شود. گاهی حوصله دیدن کسی را ندارد تا بتواند به کلمات درون ذهنش نظمی بدهد و آنها را بر کاغذ جاری کند. پس با تأکید مؤکد می‌گوید بگویید «علی خانه نیست. گفتم خانه نیستم» یا می‌رود در دستشویی خانه دوساعت پنهان می‌شود تا میهمان ناخوانده سرزده برود. گاهی هم میهمان از رو نمی‌رود که بر بالین او حاضر می‌شود تا علی سخت‌بیدارشو را بیدار کند و وقتی تلاشش به بار نمی‌نشیند پارچ آبی را روی او می‌ریزد تا بیدار شود.

این همان علی شری